

مارکس جوان و مارکس پیر

به نگارش گایو پتروویچ
بازنویسی زدراوکو ساوسکی
مترجم فارسی: بیژن افشار
ویراستار: یاشار توحیدی

مقدمه مترجم

گایو پتروویچ (۱۲ مارس ۱۹۲۷ تا ۱۳ ژوئن ۱۹۹۷) از مهم‌ترین چهره‌های مکتب پراکسیس و زاده یوگسلاوی سابق است. دهه ۱۹۶۰ به‌نوعی اوج مجادلات بر سر بحران نظری و عملی جنبش کمونیستی بود. مرگ استالین و آغاز پروژه استالین‌زدایی^۱، چندان اثری بر نظرگاه فلسفی و نظری اتحاد جماهیر شوروی و پیروان اقتدار حزب کمونیست شوروی نگذاشت. آنچه نهادینه شده بود، دگماتیسم استالینیستی و ضدیت با هرگونه دگراندیشی مارکسیستی در برابر پدیده‌های طبیعی و انسانی جهان بود. در این میان، یوگسلاوی راهی مستقل از شوروی پیش گرفته بود و به‌گونه‌ای به‌دنبال ساختن جریان بدیل بود، هم در سطح سیاسی و هم در عرصه نظری جنبش کمونیستی جهان. مکتب پراکسیس با

1. De-stalinization

گردهم آمدن چهره‌هایی مثل گایو پتروویچ^۱ و میلان کانگرگا^۲ و میهایلو مارکوویچ^۳ با مبنایی تازه پدید آمد. آن‌ها ژورنال پراکسیس را منتشر کردند که تلاشی جهت بازگشت به «مارکس اصیل»^۴ پنداشته می‌شد. اریش فروم در پیشگفتار اثری از مارکوویچ خطر نشان می‌کند که مکتب پراکسیس دو هدف داشت: «۱. بازگشت به مارکس جوان؛ ۲. کوشش در احیای آزادی بیان در شرق و غرب که برای سنت نقد اجتماعی مارکسی ضروری بود و استالینسم و سوسیال‌دموکراسی راست آن را به محاق برده بودند».^۵ «مارکس جوان» زیر سایه سنگین استالینسم دفن شده بود. در شوروی حتی نمی‌گذاشتند دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۶ و ایدئولوژی آلمانی و رساله دکترا او به چاپ عمومی رسند. در چنین وضعیتی، متن پیش رو معنادار می‌شود. تأکید بر «مارکس واقعی» چونان متفکری تاریخی، اتخاذ نوعی «هستی‌شناسی» مارکسی (تحت‌تأثیر گئورگ لوکاچ)، تأکید بر نظریه بیگانگی مارکس و دیگر سویه‌های آزادی‌خواهانه مارکسیسم سهم بسزایی در شکل‌گیری جریانات غیراستالینیستی و همچنین متأخرتر «انسان‌گرایی مارکسیستی»^۶ داشت. پتروویچ به‌هیچ‌روی به‌طرزی یک‌سویه بر «مارکس جوان» نمی‌ایستد، بلکه می‌کوشد تا به ما نشان دهد مارکس حقیقی را باید در تمامیت آثارش فهمید. متن زیر از نوشته‌های کوتاه گایو پتروویچ بوده که آن را در قالب ۹ برنهاد (تز) نظری به نگارش درآورده است. امیدوارم که ترجمه این متن کوتاه سهمی ناچیز در شناسایی ریشه‌های مکاتب نو مارکسیستی ایفا کرده و یادآوری‌ای به ما باشد

1. Gajo Petrovic'

2. Milan Kangrga

3. Mihailo Markovic'

4. Authentic Marx

5. Erich Fromm, "Foreword". In *From Affluence to Praxis*, Mihailo Markovic. The University of Michigan Press, 1974. p. vii.

6. Marxist Humanism

تا به مبانی نظری مارکس، در کلیت تاریخی‌اش، اهمیت بیشتری داده و به‌شکلی پویا و دموکراتیک‌تر، از فجایع تاریخی رویداده در عمل و نظر گذشته «سوسیالیسم واقعاً موجود» پرهیز کرده و بدیلی انسانی‌تر برای آینده سوسیالیسم فراهم کنیم.

۱

اگر پرسش درباره مارکس «واقعی» محلی از اعراب داشته باشد، نه سراپا حقیقی^۱ و تاریخی است و نه یکسره سوژکتیو. مارکس «واقعی» نه کپه‌ای از حقایق تاریخی است و نه تصویری دل‌خواه از ذهنی منفرد. او نه می‌تواند مارکسی کاملاً «عینی»^۲ باشد که انگار زمانی به‌شکل «در خود» بوده و نه خالصانه، مارکسی که هرکس بر وفق مراد خود، او را دوست‌داشتنی یا به‌دردخور یابد. مارکس نخست را به‌سختی می‌توان بررسی کرد و مارکس دوم، خواناخواه بیش از یک نفر را بر ما می‌نمایاند. مارکس «راستین» همان مارکسی است که تاریخ و امدار اوست و فلسفه «واقعی» او به معنای سهم او در تکامل اندیشه فلسفی است.

۲

استالینیست‌ها و متأثران عملی نقد استالینیستی، درحالی‌که در حرف منکر آن‌اند، در عمل، مارکس «پیر» را در برابر مارکس «جوان» می‌گذارند تا ادعا کنند مارکس واقعی همان مارکس پیر است. آن‌ها مارکس جوان را سندی تاریخی می‌دانند که نمایانگر نابالغ‌بودنش و تلاش‌های او در پله‌پله دور شدن از خطاهای هگلی و فویرباخی است. ایشان می‌کوشند با دادوبیداد پنهان کنند که خودشان به همان اندازه از «مارکس پیر» دور افتاده‌اند. مارکسیسم فلسفه آزادی است و استالینیسم «توجیه فلسفی» نازآزی^۳.

-
1. Factual
 2. objective
 3. unfreedom

۳

این بر نهاد که «مارکس واقعی همان مارکس جوان است»، نخستین واکنش شتابزده و نسنجیده اندیشه مارکسیستی برخاسته در برابر استالینسم است که واکنشی است نافی استالینسم، اما در نهایت امر، وانهاده در مقابل آن. هواداران این دیدگاه، تقابل میان مارکس جوان و مارکس پیر را پذیرفته و همزمان با گشاده‌دستی، مارکس پیر را به استالینیست‌ها واگذار می‌کنند.

۴

نظریه بیگانگی صرفاً درون‌مایه مرکزی «نوشته‌های اولیه» مارکس نیست، بلکه انگاره راهنمای همه «آثار متأخر» اوست. نظریه انسان به‌مثابه موجودی حاضر در پراتیک، ابداع مارکس پیر نیست؛ آن را در شکل گسترده‌اش در نگاه مارکس جوان نیز می‌یابیم. مارکس جوان و مارکس پیر از اساس یکی‌اند: [اولی] مارکس مبارز علیه بیگانگی و انسان‌زدایی و استثمار و [دومی] مارکس پیکارجو در راه انسانی‌سازی^۱ کامل انسان است؛ در جهت پرورش چندسویه امکان‌های انسانی او، از بهر برچیدن جامعه طبقاتی و تحقق‌بخشیدن به اتحادی که در آن، «رشد آزادانه هر فرد، شرط رشد آزادانه همگان است».

۵

وحدت ذاتی اندیشه مارکس، مانعی بر سر راه بسط و گسترش آن نیست. کار مارکس، خودانتقادی بی‌وقفه و بازبینی پیوسته‌ای است از نظرات خویش. جدایی میان مارکس جوان و پیر، فقط توضیحی ناپسند از این روند پیچیده است. اغلب بر این باورند که مارکس «جاافتاده»^۲ از فقر فلسفه و مانیفست کمونیست آغاز شده؛ بنابر این است که مارکس رساله دکتر، مارکس دست‌نوشته‌های

1. humanization
2. mature

اقتصادی و فلسفی و مارکس/ایدئولوژی آلمانی یکی‌اند، یعنی همان «مارکس جوان» و نیز مارکس مانیفست کمونیست و مارکس سرمایه همان «مارکس پیر» است. در واقع، انگار مارکس ایدئولوژی آلمانی به‌کلی با مارکس مانیفست یا فکر فلسفه متفاوت است؛ اما هم تقابل میان «مارکس جوان» و «مارکس پیر» ناموجه است و هم حتی دوگانگی تکامل مارکس، که این تقابل بر آن استوار است، شکبرانگیز می‌نماید.

۶

انسجام بنیادین اندیشه مارکس به این معنا نیست که با نظام فکری‌ای همه‌شمول و پایان‌یافته طرفیم. درستی بنیادین این اندیشه نیز نشانگر آن نیست که حقیقتی جاودان و همیشگی در تمامی تاریخ است. آثار مارکس سرشار از مسائل گشوده^۱ است؛ پرسش‌هایی بی‌پاسخ و جست‌وجوهایی بدون نتیجه نهایی. برخی در مارکس راحل‌های نهایی می‌یابند، درست در همان نقاطی که خود مارکس پرپیچ‌وخم می‌دید؛ اما آنچه نزد مارکس پاسخ به پرسشی بود، پاسخ حاضر و آماده ما نیست و آنچه خود مارکس راحل می‌پنداشت، ممکن است معضلی تازه [در افق تاریخی و نظری] ما باشد. اندیشمندان بزرگ نوری درخشان بر آیندگان می‌تابانند؛ ولی هر نسلی باید بکوشد تا راحل انضمامی خویش را در مسائل خود بجوید.

۷

شماری همچنان فکر می‌کنند «مارکس پیر» قاطعانه با فلسفه و «فلسفه‌بافی»^۲ وداع کرده است؛ ولی این چه گونه‌ای از فلسفه‌بافی است، آنجا که مارکس در جلد نخست سرمایه، جامعه بورژوایی را از آن‌رو منکوب می‌کند که در آن «ژنرال یا بانکدار نقشی

-
1. Open problems
 2. Phraseology

بزرگ ایفا می‌کند؛ اما انسان [به‌مثابه انسان]^۱ در آن به نقشی حقیر تنزل پیدا کرده است؟ یا وقتی در جلد سوم [سرمایه] درباره شرایط تولید می‌نویسد که بیش از همه و فقط، با «طبیعت انسانی»^۲ تولیدکنندگان آن سازگار است. اندیشه مارکس معنایی فلسفی دارد؛ چه وقتی او در *ایدئولوژی آلمانی* مستقیم از فلسفه تبری می‌جوید و چه آن‌گاه که، مانند سرمایه، مدعی می‌شود صرفاً با فلسفه لاس می‌زند.

۸

با هر آنچه گفتیم، مارکس فقط اشاراتی به فلسفه خویش کرده است. برخی افراد آثار فلسفی انگلس، *آنتی‌دورینگ* و *دیاکتیک طبیعت* و لنین، *ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم و یادداشت‌های فلسفی*، را مکمل شایسته [فلسفه] مارکس تلقی می‌کنند و دیگران آن‌ها را شکستی کامل و نابسند در معنای بنیادی مارکسیستی آن می‌دانند. به‌واقع، حق با انگلس و پلخائف و لنین بود که درصدد بسط و گسترش آشکار و کامل‌تر بنیان‌های هستی‌شناختی فلسفه مارکس برآمدند. تقصیری بر گردن آن‌ها نیست اگر نتوانستند این کار را در قامتی محقق کنند که خود مارکس قادر به آن بود. بی‌گمان بسط بنیان‌های هستی‌معرفت‌شناختی^۳ فلسفه مارکس همچنان امری است پیش روی ما. این پنداشت توهمی بیش نیست که «انسان‌شناسی ناب»^۴ یا «هستی‌شناسی انسان»^۵، فارغ از پیش‌فرض‌های کلی هستی‌شناختی، ممکن است. همچنین در این تصور نیز تردید می‌رود که مسائل هستی‌شناسی کلی^۶ صرفاً بخشی از هستی‌شناسی انسان است.

-
1. Man as Man
 2. Human Nature
 3. Ontologico-Epistemological
 4. Pure anthropology
 5. Ontology of man
 6. General ontology

وظیفه پیروان مارکس است تا اندیشه او را در همه جهات تکامل بخشند. بخشی از این وظیفه، واکاوی و ارزیابی نقادانه جریان‌ها و پدیده‌های نوین فلسفی است. بی‌گمان شماری از «مارکسیست»ها تفاوتی میان نقد مارکسیستی فلسفه غیرمارکسیستی و وادادگی ناسازگارانه در برابر آن نمی‌بینند. از نظر آنان، تنها مارکسیست اصولی، رفیق شترمرغ^۱ است که سرش را در شن فرو برده^۲ و آشکارا مرزی میان خود و «مکاتب و مکتبچه‌های فلسفی بمظاهر نو»، در واقع کل جهان بیرونی، می‌کشد. شخص متعصب در تلاش جهت گریز از تحلیل مستقل پدیده‌های نو، به‌سادگی به آن‌ها برجسب کهنه می‌زند؛ حال چرا مارکسیسم خلاق باید از این الگو پیروی کند؟

چاپ اول: *Politika*، ژانویه، ۱، ۲، ۳، ۱۹۶۰.

چاپ اول به انگلیسی: گایو پتروویچ، مارکس در میانه قرن بیستم: فیلسوفی یوگوسلاو آثار مارکس را دوباره می‌خواند.

(Newyork: Doubleday & Company, 1967)

منبع: The Charnel-House

۱. Comrade Ostrich: کنایه از مارکسیست‌های حزبی خشک‌مقدس حزب کمونیست شوروی.

۲. سرفروبردن شترمرغ در شن، اشاره به آن است که فرد در مواجهه با واقعیات ناخوشایندش، آن‌ها را نادیده می‌گیرد و معادل این ضرب‌المثل فارسی است: «مثل کبک سرش را زیر برف کرده است.»